هو العلیم

‌

جایگاه تفسیر المیزان در جهان اسلام و ویژگی های آن

حضرت علامه آیة اللَه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

مهرتابان

## سبک تفسیر المیزان

حضرت علامه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه که از اقدم شاگردان مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه است، در کتاب مهر تابان (یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، عالم ربانی علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی تبریزی) در مورد سبک تفسیر المیزان می فرمایند:

امّا روش تفسیرى‌ علّامه طباطبائى قُدّس سرُّه، طبق روش تفسیرى استادشان در عرفان و علوم باطنیه الهیه: مرحوم آیة اللَه حاج میرزا على آقاى‌قاضى بوده است كه تفسیر آیات به آیات است؛ یعنى مُفاد و محصّل آیه قرآن، از خود قرآن استنتاج مى‌گردد. مرحوم آیة اللَه قاضى بدین سبك، تفسیرى از ابتداى قرآن تا سوره انعام را نوشته‌اند، و به تلامذه خود اینطور كتاب الهى را تعلیم مى‌نموده‌اند. مرحوم استادمان حضرت علّامه كراراً مى‌فرمودند: «ما این روش تفسیرى را از مرحوم قاضى داریم.»

ايشان، يعنى علّامه، در هنگامى كه تبريز بودند تفسيرى بر قرآن كريم از اوّل قرآن تا سوره أعراف را نوشتند. البتّه تفسيرى مختصر بود؛ و از روى همان تفسير و نوشته‏هاى جمع آورى شده، بطلّاب تدريس مى‏نمودند؛ ولى بعداً بنا شد تفسيرى بطور تفصيل كه شامل تمام نيازمنديهاى روز بوده، و جهات تاريخى و فلسفى و اخلاقى و بحث‏هاى اجتماعى و روائى در آن رعايت گردد؛ به سبك نوينى بنويسند.

خداوند اين توفيق را نصيب ايشان نمود، و تفسيرى بنام «الميزانُ فى تفسيرِ القرءَان» در بيست مجلّد نوشتند. شروع اين تفسير در حدود سنه 1374 و ختم آن در شب قدر (23 رمضان) از سنه 1392 هجريّه قمريّه بوده است. و در عين نوشتن، به طلّاب حوزه علميّه قم تدريس مى‏نمودند و بسيارى از افاضل محصّلين و طلّاب از محضر درس ايشان بهرمند مى‏شدند.[[1]](#footnote-1)

# ویژگی های تفسیر «المیزان»

## 1. تفسیر آیات به آیات

اوّلين مزيّت كه مهمترين مزيّت آنست، همان تفسير آيات به آيات است؛ بدين معنى كه قرآن را با خود قرآن تفسير كند. چون طبق رواياتى كه داريم: إنَّ الْقُرْءَانَ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا[[2]](#footnote-2)، آيات قرآن همه از يك مبدأ نازل شده، و كلام‏ واحدى است كه سبقت و لحوق بعضى از آيات بر بعضى ديگر، دخالت در معناى كلّى مستفاد از آيه ندارد. و بنابراين تمام قرآن در حكم يك كلام و يك خطابه ايست كه از متكلّم واحدى ايراد شده؛ و هر جمله از آن مى‏تواند قرينه و مفسّر هر يك از جملات ديگر آن بوده باشد. و بنابراين اگر در معانى بعضى از آيات خِفائى بنظر برسد، با ملاحظه و تطبيق و تقارن با آيات ديگر كه در اين موضوع يا مشابه آن وارد است، اين خفاء از بين مى‏رود.

بناى اين تفسير بر اينست كه آيات را با خود آيات تفسير كند، و معناى قرآن را از خود قرآن بدست آورد، و بر آن اساس معانى مستفاده از خارج سنجيده، و موافقت يا مخالفتش با قرآن مشاهده گردد؛ نه آنكه اوّل معنائى را كه در ذهن است، آنرا اصل و محور قرار داده و سپس سعى شود كه آن معنى را با آيات قرآنيّه تطبيق دهيم؛ و بعبارت ديگر به قرآن قالب بزنيم و تطبيق دهيم. كما اينكه بسيارى از تفاسير بر اين رويّه بوده و در حقيقت تفسير نيستند، بلكه تطبيق معانى ذهنيّه و مدركات خارجيّه، يا علوم فلسفيّه و علميّه و اجتماعيّه و تاريخيّه و روايات وارده با قرآن كريم است.

و معلوم است كه با روش تطبيق، بكلّى آيات مفهوم و محتوا و اعتبار خود را از دست مى‏دهد؛ زيرا هر يك از صاحبان علوم از نحوى گرفته تا فيلسوف، و عالم علوم تجربيّه و طبيعيّه حتّى اطبّاء و اهل هيئت و نجوم مى‏خواهند علوم خود را بر قرآن فرود آورده، و از قرآن سندى و شاهدى براى خود دريافت دارند.

و چه بسا بعضى از آنان تفسيرهاى تمام بطور دوره، و بعضى تفسيرهاى موضوعى در اينگونه امور نوشته‏اند.

اين گونه عمل، در حقيقت، قرآن را مسخ مى‏كند. و بعبارت ديگر قرآن را مى‏كُشد؛ و فاقد ارزش و اعتبار مى‏كند. معناى قرآن را بايد از خودش گرفت؛ و در «الميزان» اين روش بنحو اكمل رعايت شده است.[[3]](#footnote-3)

## 2. رعایت معانى كلّیه براى الفاظ

دیگر از مختصّات این تفسیر، مراعات معانى كلّیه براى الفاظ موضوعه است؛ نه خصوص معانى جزئیه طبیعیه و مادّیه مأنوسه با ذهن انسان.

علامه طباطبایی در توضیح این مطلب در تفسیر المیزان می فرمایند:

«اگر ما الفاظ را وضع کردیم ، براى آن چیزى وضع کردیم که فلان فائده را بما مى دهد، حالا اگر آن چیز شکل و قیافه اش تغییر کرد، مادام که آن فائده را مى دهد، باز لفظ نام برده ، نام آن چیز هست ، توضیح اینکه : اشیائى که ما براى هر یک نامى نهاده ایم از آنجا که مادى هستند، محکوم به تغیر و تبدلند؛ چون حوائج آدمى رو به تبدل است ، و روز به روز تکامل مى یابد، مثلا کلمه چراغ را ما در اولین روزى که به زبان جارى کردیم ، به عنوان نام یک ظرفى بود، که روغن در آن مى ریختیم ، و فتیله اى در آن روغن مى انداختیم ، و لبه فتیله را از لبه ظرف بیرون گذاشته ، روشن مى کردیم ، تا در شب هاى تاریک پیش پاى ما را روشن کند، و هر وقت کلمه (چراغ ) به زبان مى آوردیم شنونده چنین چیزى از آن مى فهمید، ولى روز به روز در اثر پیشرفت ما، چراغ هم پیشرفت کرد، و تغییر شکل داد، تا امروز که به صورت چراغ برق در آمد، به صورتى که از اجزاء چراغ اولیه ما، هیچ چیز در آن وجود ندارد، نه ظرف سفالى آن هست ، نه روغنش ، و نه فتیله اش ، ولى در عین حال باز به لامپ می گوئیم چراغ ، براى چه؟ براى اینکه از لامپ همان فائده را مى بریم که از پیه سوز سابق مى بردیم .

و همچنین کلمه میزان یا ترازو، که در اولین روزی که آن را به زبان آوردیم، طبق قرار قبلى براى این آن را وضع کردیم که شنونده از آن چیزی را بفهمد که کالا و اجناس ما به وسیله آن سنجیده مى شود، ولى امروز آلاتى درست کرده ایم که با آن حرارت و برودت را هم مى سنجیم. پس این هم میزان هست، چیزیکه هست میزان الحرارة است ، و همچنین کلمه سلاح که در روز اول چوب و چماق بود، بعدا شمشیر و گرز شد، و امروز توپ و تفنگ شده است .

پس بنابراین هر چند که مسمّاى نام ها تغییر کرده، به حدى که از اجزاء سابقش نه ذاتى مانده و نه صفاتى، و لکن نام ها همچنان باقى مانده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه منظور روز اول ما از نام گذارى، فائده و غرضى بود که از مسمّاها عاید ما مى شد، نه شکل و صورت آنها، و مادام که آن فائده و آن غرض حاصل است، اسم هم بر آن صادق است، در نتیجه مادام که غرض سنجش، و نورگیرى، و دفاع و غیره باقى است، نام میزان، و چراغ، و اسلحه، نیز باقى است.»[[4]](#footnote-4)

## 3. مشخص نمودن موارد جری و تطبیق

ديگر از مختصّات اين تفسير آن است كه موارد جَرْى و تطبيق را مشخّص و از متن مدلول مطابقى آيات جدا مى‏كند.[[5]](#footnote-5)

علامه طباطبائی رضوان الله علیه در توضیح این مسئله می‌فرمایند:

 «قرآن، از نظر انطباق مفاهیمش با مصادیق و نمونه‌هاى خارجى و تبیین وضعیّت(هدایت یا گمراهى) آنان، گستره ویژه‌اى دارد؛ زیرا آیات آن منحصر به مورد نزولش نیست، بلکه در هر مورد دیگرى که ملاک و ویژگى مورد نزول را داشته باشد، جارى می‌شود، آیات قرآن مانند ضرب المثل‌ها است که نخستین بار، در مورد خاصّى گفته شده ولى در هر مورد مشابه دیگرى نیز به‌کار می‌رود. این معنا همان چیزى است که در روایات به "جرى" قرآن، نام‌گذارى شده است»[[6]](#footnote-6)

در کتاب فقیه و در تفسیر عیاشى از امام صادق علیه السلام روایت آورده اند، که فرمود: صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است .

و در کتاب معانى از امام صادق علیه السلام روایت آورده ، که فرمود: صراط مستقیم ، طریق بسوى معرفت خدا است ، و این دو صراط است ، یکى صراط در دنیا، و یکى در آخرت ، اما صراط در دنیا عبارتست از امامى که اطاعتش بر خلق واجب شده ، و اما صراط در آخرت ، پلى است که بر روى جهنم زده شده ، هر کس در دنیا از صراط دنیا بدرستى رد شود، یعنى امام خود را بشناسد، و او را اطاعت کند، در آخرت نیز از پل آخرت بآسانى مى گذرد، و کسیکه در دنیا امام خود را نشناسد، در آخرت هم قدمش بر پل آخرت مى لغزد، و بدرون جهنم سقوط مى کند.

و نیز در کتاب معانى از امام سجاد علیه السلام روایت آورده که فرمود: بین خدا، و بین حجت خدا حجابى نیست ، و نه خدا از حجت خود در پرده و حجاب است ، مائیم ابواب خدا، و مائیم صراط مستقیم، و مائیم مخزن علم او، و مائیم زبان و مترجم هاى وحى او، و مائیم ارکان توحیدش ، و مائیم گنجینه اسرارش. و از ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع بن جراح ، از ثورى ، از سدى ، از اسباط از ابن عباس روایت شده ، که در ذیل آیه : اهدنا الصراط المستقیم گفته : یعنى اى بندگان خدا، بگوئید: خدایا ما را بسوى محبت محمد و اهل بیتش (علیهم السلام ) ارشاد فرما.

و در این معانى روایات دیگرى نیز هست ، و این روایات از باب جرى ، یعنى تطبیق کلى بر مصداق بارز و روشن آنست، مى خواهند بفرمایند که مصداق بارز صراط مستقیم ، محبت آن حضرات است .

این را هم باید دانست ، که کلمه جرى (تطبیق کلى بر مصداق )، که ما در این کتاب از آن بسیار نام مى بریم ، اصطلاحى است که از کلمات ائمه اهل بیت (علیهم السلام ) گرفته ایم.[[7]](#footnote-7)

## 4.محور قرار دادن قرآن در بررسی و نقد آراء و مذاهب مختلف

دیگر از مختصّات این تفسیر ورود در بحث‏هاى مختلف، علاوه بر بیان هاى قرآنیّه است: بحث‏هاى روائى، اجتماعى، تاریخى، فلسفى، علمى که هر یک جداگانه، بدون آنکه مطالب درهم آمیخته و موضوعات با یکدیگر خلط و مزج شوند، رعایت شده است. و بر همین پایه، بطور مستوفَى از مسائل امروز جهان و آراء و افکار و مکتب ها و ایده ها بحث کافى شده، و با قانون مقدّس اسلام تطبیق، و مواقع جرح و تصویب و ردّ و ایراد و یا نفى و اثبات مشخّص گردیده است. و از اشکالات و ایرادهاى وارده بر قانون مقدّس اسلام که از ناحیه مکتب‏هاى شرقى و غربى و الحاد و کفر ناشى شده و به سرزمین‏هاى اسلامى سرایت کرده است، به نحو اکمل پاسخ داده، و مواضع ضعف و نقاط ابهام و مغلطه را روشن ساخته است.

و بطور کلّى قرآن را طبق آیات قرآن: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ\* وَ مَا هُوَ بِالْهَزْل و یا آیه: وَ إِنَّهُ لَکِتَبٌ عَزِیزٌ\* لَّا یَأْتِیهِ الْبَطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِید﴾[[8]](#footnote-8) و نظائر این آیات، میزان و محور حقّ و اصالت و واقعیّت قرار داده؛ و بقیّه آراء و مذاهب را با آن مى‏سنجد، و روشنگر موارد خطا و اشتباه و مغالطه‏هاى مکتبى و ایده‏هاى آنان مى‏باشد.[[9]](#footnote-9)

## 5. پاسدار مکتب تشیع

ديگر از خصوصيّات اين تفسير پاسدارى از مكتب تشيّع است؛ كه با بحث‏هاى دقيق و عميق و نشان دادن مواضع آيات، اين مهمّ را ايفاء كرده است. و با لسانى رسا و بليغ، بدون آنكه حَميّت‏هاى جاهلى را برانگيزد، و آتش عصبيّت را دامن زند؛ از روى نفس آيات قرآن، و تفسيرى كه قابل ردّ و انكار نباشد؛ و نيز بوسيله رواياتى كه از خود عامّه نقل شده، چون تفسير «الدُّرُّالمَنثور» و غيره در هر موضوعى از موضوعات وِلائى مطلب را روشن، و ولايت عامّه و كلّيّه حضرت أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب و ائمّه طاهرين صلواتُ الله و سلامُه عليهم أجمعين را برهانى و مبيّن مى‏نمايد.

و نيز نسبت به مفسّرين عصرى مصرى عامّه، بدون آنكه نامى از آنها برده شود مطلب آنها را نقل كرده و به موارد ضعف و تزييف آنها مى‏پردازد؛ و مواقع خطا و اشتباه را مبرهن مى‏كند.[[10]](#footnote-10)

## 6.پرداختن به مسائل عرفانی و جمع میان ظاهر و باطن

[این تفسیر] در مسائل اخلاقى بطور مبسوط و در مسائل عرفانى بطور دقیق و لطیف با اختصار مى‏گذرد و با یک جمله کوتاه، یک عالم علم را نشان مى‏دهد و به لقاء الله و وطن اصلى، انسان را دعوت مى‏کند. در این تفسیر، بین معانى ظاهریّه و باطنیّه قرآن، و بین عقل و نقل جمع شده و هر یک حظّ خود را ایفاء مى‏کنند.[[11]](#footnote-11)

## 7. جامعیّت و متانت تفسیر المیزان

این تفسیر در نشان دادن نکات دقیق و حسّاس، و جلوگیرى از مغالطه کلمات معاندین، و نیز در جامعیّت منحصر به فرد است و حقّاً مى‏توان گفت: از صدر اسلام تا کنون چنین تفسیرى به رشته تحریر در نیامده است. و استاد ما جامع علوم و وارث زُبُرِ علماء حقّه بوده و مقام جامعیّت را در مضمار این فنون و علوم حائز گردیده‏اند. ﴿فَلِلَّهِ دَرُّهُ وَ عَلَیْهِ أَجْرُهُ. فَأَمَّآ إِن کَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ\* فَرَوْحٌ وَ رَیْحَانٌ وَ جَنَّتُ نَعِیمٍ‏﴾.

این ناچیز با آنکه بیش از سى دوره از تفاسیر مهمّ شیعه و سنّى را در دسترس و مورد مطالعه دارم، هیچ گاه مانند «المیزان» تفسیرى دلنشین‏ تر و لذّت بخش تر و جامع تر ندیده ام. و کَأنَّه با تفسیر «المیزان» بقیّه تفاسیر کم و بیش منعزل‏ مى‏گردند، و جاى خود را به «المیزان» مى‏دهند. و در این حقیقت، این حقیر متفرّد نیستم، بلکه بسیارى از علماء اعلام و متفکّرین عظام و اهل بحث و تحقیق این مطلب را ارائه کرده‏اند و یا زمزمه آن را دارند.

## 8. توجه به «المیزان» در جهان اسلام

دوست و صدیق راستین و هم دوره طلبگى ما: زعیم عالیقدر حاج سیّد موسَى صَدر خَلّصَه اللَه مِن أیْدِى الفَجَرَة و أطالَ اللَه بقاءَه، از عالم وحید و نویسنده معروف و متضلّع خبیر لبنان: شیخ جواد مغنیه نقل مى‏کرد که او مى‏گفت: از وقتی که «المیزان» به دست من رسیده است کتابخانه من تعطیل شده، و پیوسته در روى میز مطالعه من «المیزان» است.

علامه طهرانی رضوان الله علیه در ارتباط با توجه مراکز علمی جهان اسلام به «المیزان» می فرمایند:

 «جناب صدیق ارجمند حجّة الإسلام و المسلمین آقاى حاج سیّد محمّد علىّ آیة الله زاده میلانى درباره مرحوم استاد ما: علّامه طباطبائى رضوان الله علیه گفتند: رئیس انجمن فرهنگى مصر: شیخ محمّد فحّام و معاون او: شیخ شرباصىّ در مشهد مقدّس نزد پدرم آمدند و از جمله سخنانشان این بود که: ما تفسیر «المیزان» را بهترین تفاسیر یافته ایم و تا جلد هجدهم آن را مطالعه کرده ایم و دو مجلّد دیگر آن را نیافته ایم. و خیلى اشتیاق داشتند که از نزدیک، علّامه طباطبائى را نیز ببینند، امّا علّامه طباطبائى در آن وقت در شهر مقدّس مشهد نبودند؛ به خارج رفته بودند و لذا ملاقات حاصل نشد ولیکن مرحوم پدرم جلد نوزدهم و بیستم را تهیّه و براى آنان به مصر فرستادند. این بود حکایت جناب آقاى میلانى زاده.»

و امّا جناب محترم آیة الله آقاى حاج شیخ محمّد رضا مهدوى دامغانى همین مطلب را قبلًا براى حقیر بدین طریق بیان کرده بودند که: چون بین ایران و مصر روابط دوستانه برقرار شد و بنا شد روابط فرهنگى میان دو کشور برقرار شود، از طرف مصر شیخ محمّد فحّام و شرباصىّ به ایران آمدند و از مجامع فرهنگى بازدید و با علماء ملاقات کردند. من یکى از شاگردان و معتمدان مرحوم آیة الله حاج سیّد هادى میلانى بودم؛ نزد من فرستادند و پیام دادند که: فردا اوّل وقت میل دارم شما را ملاقات کنم. من فردا اوّل وقت بحضورشان رفتم. فرمودند: دو نفر از شخصیّت‏هاى مصر از طرف انجمن روابط فرهنگى ایران و مصر بناست نزد ما بیایند، شما هم در آن جلسه حضور داشته باشید؛ و از طرفى باید چیزى به آنها هدیه کنیم، شما چه چیز را مصلحت مى‏دانید؟! من عرض کردم: دوره تفسیر «المیزان»؛ هم علمى است و هم کتاب شریف و معتبر، و مناسبت هم با این ملاقات دارد. ایشان فرمودند: به نظر من هم همین رسیده بود؛ و لذا یک دوره تفسیر از «المیزان» تهیّه کردند که در وقت ملاقات به آنها هدیه نمایند. و از طرفى به نزد حضرت علّامه طباطبائى هم پیغام دادند که ایشان هم در آن مجلس حضور بهم رسانند؛ ولى بجهت ابراز کسالت، علّامه از حضور در مجلس خوددارى کردند.[[12]](#footnote-12)

## 9. سَنَد عقائد اسلام و شیعه

اين تفسير بقدرى جالب است و به اندازه‏اى زيبا و دلنشين است كه مى‏توان بعنوان سَنَد عقائد اسلام و شيعه بدنيا معرّفى كرد، و به تمام مكتب‏ها و مذهب‏ها فرستاد؛ و بر اين اساس آنان را به دين اسلام و مذهب تشيّع فرا خواند.

كما آنكه خود به خود اين مهمّ انجام گرفته و «الميزان» در دنيا انتشار يافته و در قلب پاريس و آمريكا رسيده، و به كشورهاى اسلامى نُسخ زيادى از آن ارسال شده و مورد بحث و تدقيق قرار گرفته است، و موجب فخر و مباهات شيعه و سرافرازى آنان در مجامع علمى گرديده است‏.[[13]](#footnote-13)

## 10. ارزش ادبی المیزان

اين تفسير در عربيّت به قدرى قوىّ و استوار است، و در حفظ قواعد ادبيّت و انشاء مسلسل مطالب، رسا و محكم است كه حتّى تشخيص آن در نزد علماء و محقّقين عرب كه اهل ادبيّات بوده‏اند، مشكل است كه بتوانند بفهمند نويسنده آن غير عرب است، بلكه تا به حال از احدى نقل نشده است كه بگويد: در اين تفسير قرائنى هست كه نشان مى‏دهد مؤلّف آن ايرانى و يا زبان مادرى وى تركى آذربايجانى است و يا بطور كلّى غير عرب است.

در زمان حيات مرحوم آية الله حاج شيخ محمّد حسين كاشف الغطاء كه استاد ادبيّت و عربيّت و فريد عصر در زمان خود بود، چون از نويسنده يك دوره معروف درباره ولايت كه در عصر وى به تحرير آمده بود سؤال شد، در جواب فرموده بود: معلوم است آن را ايرانى نوشته است. و چون از مرحوم شيخ عبد الله سُبَيتىّ: داماد مرحوم سيّد عبد الحسين شرف الدّين عامِلى سؤال شد، در جواب گفته بود: معلوم است كه آن را غير عرب نوشته است؛ وليكن از تفسير «الميزان» چنين چيزهائى نقل نشده است. علاوه بر آنكه از حجّة الإسلام حاج سيّد محمّد حسين فضل الله كه در غازيه لبنان ساكن و از مشاهير ادبيّت عرب هستند نقل شده است كه: «الميزان فى تفسير القرءان» از نقطه نظر ادبيّت و عربيّت، جزء كتابهاى معتبر ادبى در نزد جوانان و دانشگاهيان لبنان است‏.[[14]](#footnote-14)

تفسیر «المیزان» با قلم واحد بر روى کاغذ نوشته مى‏شد و مسودّه و چرک نویس نداشت، و حتّى تصحیح مطبعه‏اى آن هم توسّط خود حضرت استاد علّامه انجام مى‏گرفت.[[15]](#footnote-15)

## لزوم تدریس تفسیر «المیزان» در حوزه‏هاى علمیّه‏

اين حقير روزى به حضرت استاد عرض كردم: هنوز اين تفسير شريف در حوزه‏هاى علميّه جاى خود را چنان كه بايد باز نكرده است؛ و به ارزش واقعى آن پى نبرده‏اند. اگر اين تفسير در حوزه‏ها تدريس شود، و روى محتويات و مطالب آن، بحث و نقد و تجزيه و تحليل به عمل آيد و پيوسته اين امر ادامه يابد، پس از دويست سال ارزش اين تفسير معلوم خواهد شد.

در دفعه ديگرى عرض كردم: من كه به مطالعه اين تفسير مشغول مى‏شوم، در بعضى از اوقات كه آيات را به هم ربط مى‏دهيد و زنجيروار آنها را با يكديگر موازنه، و از راه تطبيق معنى را بيرون مى‏كشيد؛ جز آنكه بگويم در آن هنگام قلم وَحى و الهام الهى آنرا بر دست شما جارى ساخته است، تعبير ديگرى ندارم!

ايشان سَرى تكان داده و مى‏فرمودند: اين فقط حسن نظر است؛ ما كارى نكرده‏ايم![[16]](#footnote-16)

1. .مهر تابان، ص 63. [↑](#footnote-ref-1)
2. .در خطبه 131، از «نهج البلاغة» وارد است كه: كِتابُ اللَهِ تُبْصِرونَ بِهِ، وَ تَنْطِقونَ بِهِ وَ تَسْمَعونَ بِهِ، وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ؛ لا يَخْتَلِفُ فى اللَهِ، وَ لا يُخالِفُ بِصاحِبِهِ عَنِ اللَهِ. [↑](#footnote-ref-2)
3. . مهر تابان، ص65. [↑](#footnote-ref-3)
4. . المیزان فی تفسیر القران ص 17. [↑](#footnote-ref-4)
5. . مهر تابان، ص 65. [↑](#footnote-ref-5)
6. . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ‏3، ص 67. [↑](#footnote-ref-6)
7. . المیزان فی تفسیر القران ص 65. [↑](#footnote-ref-7)
8. . الطّارق آيه 13 و 14. [↑](#footnote-ref-8)
9. . فصّلت ذيل آيه 41 و آيه 42. [↑](#footnote-ref-9)
10. . مهر تابان، ص 66. [↑](#footnote-ref-10)
11. . مهر تابان، ص 66. [↑](#footnote-ref-11)
12. . مهر تابان، ص 68 تا 81. [↑](#footnote-ref-12)
13. . مهر تابان، ص 67. [↑](#footnote-ref-13)
14. . مهر تابان، ص67. [↑](#footnote-ref-14)
15. . مهر تابان، ص68. [↑](#footnote-ref-15)
16. .مهر تابان، ص 71. [↑](#footnote-ref-16)